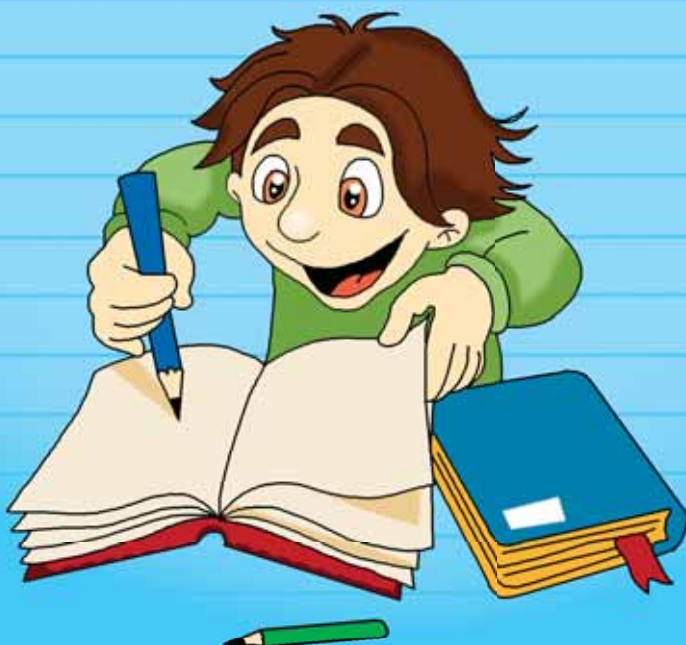


درون مایه

فکر و هسته اصلی هر داستان را درون مایه آن داستان می گویند. درون مایه همان نکته مهمی است که نویسنده درباره انسان و زندگی او بیان می کند. گاهی درون مایه، مستقیم و روشن بیان می شود و گاهی خواننده باید خود در لایه های داستانی به آن برسد. اگر داستان را به چراغی تشبیه بکنیم، نور این چراغ، همان درون مایه است. درون مایه مثل نخ تسبیجی است که همه عناصر داستانی (شخصیت پردازی، زاویه دید، صحنه پردازی و ...) را به هم ربط می دهد.

درون مایه داستان «تصادف تصادفی»

نویسنده در داستان تصادف تصادفی، طی حادثه تصادفی، پدر راوی را برابر پیرمردی قرار می دهد که سال ها قبل، معلم کلاس پنجم ابتدایی او بوده است. حس قدرشناسی و احترام به معلم، درون مایه این داستان است؛ درون مایه ای که همه عناصر داستان را به هم ربط داده است و به شکل مستقیم و نیز در لایه های داستانی بیان شده است.



بالاخره باید...»
آقای حسینی دنباله حرفش را نیاورد. بعد از چند بار قطع حرف، گفت: «شما اسم منو از کجا می دونید؟!»

بابا گفت: «اول اینکه اسم شما تو گواهی نامه تون هست، در ثانی مدرسه مولوی... کلاس پنجم»
از پشت شیشه های عینک، اشک آقای حسینی را دیدم که زد بیرون، صورت بابا و آقای حسینی تو هم رفت و دسته کلید را دیدم. بابا ماشین آقای حسینی را جلوی ماشین خودمان پارک کرد. بعد خم شد و چند بار محکم با دست به پشت گلگیر زد.

فرو رفتگی گلگیر بالا پرید. بابا، جعبه فالوده را جلوی آقای حسینی گرفت و گفت: «بفرما فالوده! هیچ مهم نیست آقا، حلیه دیگه، اگه فرصت شد می رم صافکاری، تازه از قبل هم باید صافکاری می رفتم! این هم روش!...»

آقای حسینی که هنوز مات و مبهوت کارهای بابا بود، گفت: «پسر، اینکه بدجوریه، آخه من به پای چه حسابی بذارم؟!»

بابا سهم فالوده من را هم داد. خودش هم فالوده ای برداشت و گفت: «به حساب معلمی و شاگردی، ما که تا آخر عمر به شما بدهکاریم!...»

